

تجربه مدرنیته

هر آنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود

www.ketab.ir

مارشال برمن

مترجم: مراد فرهادپور

- سرشناسه: برمن، مارشال، ۱۹۴۰ - Berman, Marshall
- عنوان و نام پدیدآور: تجربه مدرنیته در آنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود/ مارشال برمن، فرهادپور
- مشخصات نشر: تهران، طرح نقد، ۱۳۷۹
- مشخصات ظاهری: ۵۴۶ ص؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۵۸۲-۱۶-۸
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
- عنوان اصلی: All that is solid melts into air: the experience of modernity
- یادداشت: چاپ قبلی: طرح نو، ۱۳۷۹
- یادداشت: واژه‌نامه.
- یادداشت: کتابنامه.
- یادداشت: نمایه.
- موضوع: تمدن جدید -- قرن ۲۰م.
- موضوع: 20th century - Civilization, Modern
- موضوع: تمدن جدید -- قرن ۱۹م
- موضوع: 19th century - Civilization, Modern
- شناسه افزوده: فرهادپور، مراد، ۱۳۳۷ - مترجم
- رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۷ ت۳-ب/۴۲۵CB
- رده‌بندی دیوبی: ۹۰۹/۸۲
- شماره کتابشناسی ملی: ۵۲۶۲۲۵۵

انتشارات طرح نو

میدان انقلاب - خیابان دانشگاه - نبش ژاندارمری

پلاک ۵۶ - واحد ۳۹

تلفکس ۰۳۳۵۰۴۴۸۶۶

اینستاگرام: @tarhnpub

Tarh_e_no@yahoo.com

سایت: www.tarh-e-no.ir

www.ketab.ir

عنوان: تجربه مدرنیته (هر آنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به

هوا می‌رود)

نویسنده: مارشال برمن

مترجم: مراد فرهادپور

ناشر: طرح نقد

نوبت چاپ، سال انتشار: هشتم، ۱۴۰۳

طراح روی جلد: آرام یعقوبی

حروف نگار و صفحه آرا: غلامرضا عقیلی شمس

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۵۸۲-۱۶-۸

چاپخانه: جواهری

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

حق انتشار: همه حقوق محفوظ است

فهرست

۸	یادداشت مترجم
۹	سپاسگزاری
۱۱	دیباچه
۱۴	مقدمه
۱۴	مدرنیته — دیروز، امروز، فردا
۵۰	۱. فاوست گوته: تراژدی توسعه و رشد
۵۶	استحاله اول: رؤیابین
۷۱	استحاله دوم: عاشق
۸۸	استحاله سوم: توسعه گر
۱۰۶	مؤخره: عصر فاوستی و عصر شبه فاوستی
۱۳۱	۲. هر آنچه سخت و استوار است، دود می شود و به هوا می رود
۱۳۱	مارکس و مدرنیسم و مدرنیزاسیون
۱۳۵	۱. خیال دود شدن و به هوا رفتن و دیالکتیک آن
۱۴۶	۲. خودتخریبی ابداعی
۱۵۷	۳. برهنگی و عریانی: انسان بی خانه و کاشانه
۱۶۴	۴. دگردیسی ارزشها

۵. از دست رفتن هاله تقدس ۱۷۰
- نتیجه‌گیری: فرهنگ و تضادهای سرمایه‌داری ۱۷۸
۳. بودلر: مدرنیسم در خیابان ۱۹۱
۱. مدرنیسم پاستورال و ضد پاستورال ۱۹۶
۲. قهرمانگری زندگی مدرن ۲۰۸
۳. خانواده چشمها ۲۱۹
۴. گِل و لای خیابان ۲۲۹
۵. قرن بیستم: هاله و بزرگراه ۲۴۴
۴. پترزبورگ: مدرنیسم توسعه‌نیافتگی ۲۵۷
۱. شهر واقعی و شهر غیرواقعی ۲۶۲
- «هندسه ظاهر شهر در تالابها ۲۶۲
- «سوارکار مفرغی» پوشش کالبد و تزار ۲۷۰
- پترزبورگ تحت حکومت نیکلایی ۲۸۳
- گوگول: خیابان واقعی و خیالی ۲۹۲
- کلمات و کفشها: داستایوسکی جوان ۳۱۰
۲. دهه ۱۸۶۰: انسان جدید در خیابان ۳۱۹
- چرنیشفسکی: خیابان به مثابه منطقه مرزی ۳۲۳
- انسان زیرزمینی در خیابان ۳۳۰
- پترزبورگ در برابر پاریس: دو وجه از مدرنیسم در خیابان ۳۴۴
- چشم‌انداز سیاسی ۳۵۰
- پس‌گفتار: کاخ بلورین، واقعیت و نماد ۳۵۴
۳. قرن بیستم: ظهور و محو شهر ۳۷۴
- ۱۹۰۵: روشنایی بیشتر، سایه‌های بیشتر ۳۷۴
- پترزبورگ بایلی: گذرنامه اشباح ۳۸۳

- ماندلشتام: واژه متبرک بدون معنا..... ۴۰۶
- لنین‌گرا..... ۴۲۲
- نتیجه‌گیری: چشم‌انداز پترزبورگ..... ۴۲۹
۵. در جنگل نمادها: نکاتی پیرامون مدرنیسم در نیویورک..... ۴۳۳
۱. رابرت موزز: جهان آزادراه..... ۴۳۷
۲. دهه ۱۹۶۰: فریادی در خیابان..... ۴۷۳
۳. دهه ۱۹۷۰: بازگشت همه چیز به خانه..... ۴۹۸
- منابع و مآخذ..... ۵۲۸
- نمایه..... ۵۴۱

یادداشت مترجم

فصل دوم این کتاب بیشتر توسط یوسف اباذری ترجمه و در فصلنامه ارغنون (شماره ۳، پاییز ۱۳۸۱) چاپ رسیده است. از ایشان و مسئولان نشریه ارغنون که اجازه استفاده از متن را دادند، تشکر می‌کنم. متن این ترجمه در مواردی برای تطبیق یافتن با سایر بخش‌های کتاب، تغییر داده شد. پانویس‌های داخل متن همگی به مؤلف تعلق دارند، بجز بهایی که با علامت «م» مشخص شده‌اند. برای مشخص ساختن منابع و مآخذ هر فصل از شماره‌های مسلسل داخل پرانتز استفاده شده است. خود این منابع نیز با توجه به این که اکثر آنها به فارسی ترجمه نشده‌اند، تلخیص گشته‌اند. در برخی موارد برای روشتر شدن مطلب، عباراتی در داخل علامت [] به متن اصلی اضافه شده است.

در اینجا لازم می‌دانم از همه کسانی که در ترجمه این کتاب مشوق من بودند، به ویژه اکبر گنجی، شاپور اعتماد و حسین پایا، و همچنین از زحمات غلامرضا عقیلی شمس در حروفچینی و صفحه‌آرایی کتاب قدردانی کنم.

م. ف.

دیباچه

در بخش اعظم عمر کتاب منی از سی سال پیش که دریافتم عضو «خانواده‌ای مدرن» هستم و در «جامان مدرن» در محله برونکس زندگی می‌کنم، همواره شیفته کشف معانی گوناگون مدنیت بوده‌ام. در این کتاب کوشیده‌ام تا دری به قلمرو یا ساحت برخی از این معانی بگشایم، و ماجرا و دهشتها و سویه‌های مبهم و طنزآمیز زندگی مدرن را بکاوم و نقشه یا طرحی از آنها بکشم. این کتاب از خلال شماری از انواع و انحاء قرائت پیش می‌رود و بسط می‌یابد: قرائت متونی چون فاوست کوتاه، مانیفست کمونیست، یادداشتهای زیرزمینی، و بسیاری دیگر؛ ولی من در عین حال می‌کوشم محیطهای جغرافیایی و اجتماعی را نیز قرائت کنم، محیطهایی چون شهرهای کوچک، محوطه ساخت و سازهای بزرگ، سدها، قصر بلورین [کریستال پالاس] جوزف پاکستون، بلوارهای پاریسی هوسمان، تفرجگاههای پترزبورگ، بزرگراههای رابرت موزز در نیویورک؛ و بالاخره قرائت زندگی آدمیان خیالی و واقعی، از دوره گوتته گرفته تا عصر مارکس و بودلر و در نهایت، دوره و زمانه خودمان. کوشیده‌ام نشان دهم چگونه همه این آدمیان جملگی درگیر، و همه این کتابها و محیطها بیانگر

برخی مسائل مشخصاً مدرن‌اند. آنچه موجب تحریک آنان می‌شود، نوعی خواست تغییر - خواست دگرگونی خود و جهان خود - و همزمان با آن، نوعی ترس از سردرگمی و آشفتگی، ترس از اضمحلال زندگی است. همه آنان با هیجان و دهشت جهان مدرن آشنايند، جهانی که در آن «هرآنچه سخت و استوار است، دود می‌شود و به هوا می‌رود».

مدرن بودن یعنی زیستن یک زندگی سرشار از معما و تناقض. مدرن بودن یعنی اسیر شدن در چنگ سازمانهای بوروکراتیک عظیمی که قادر به کنترل و غالباً قادر به تخریب همه اجتماعات، ارزشها و جانها هستند؛ و با این همه دست بسته نبودن در پیگیری عزم راسخ خویش برای مقابله با این نیروها، جنگیدن به قصد تغییر جهان این نیروها و تصاحب آن برای خودمان. برای مدرن بودن باید به انقلابی و هم محافظه کار بود: مهبای تحقق امکانات جدید در عرضة حوادث و ماجرا، هراسان از آن اعماق نیهیلیستی که فرجام بسیاری از ماجرا جویهای مدرن است، و مشتاق و جویای آفرینش و درآویختن به امری واقعی، آن هم درست در زمانی که همه چیز دود می‌شود و به هوا می‌رود. حتی می‌توانیم بگوییم برای سراپا مدرن بودن، باید ضد مدرن بود: از عصر مارکس و داستایوسکی تا روزگار خود ما، درک توانهای بالقوه جهان مدرن و تن سپردن بدانها، بدون خوار شمردن و نبرد علیه برخی از ملموسترین واقعیات این جهان، ناممکن بوده است. پس، به قول کی‌یرکگور، این مدرنیست و ضد مدرنیست اعظم، جای شگفتی نیست که ژرفترین جدیت مدرن باید خود را از رهگذر طنز و کنایه^۱ بیان کند. طنز مدرن طی سده گذشته به بسیاری از آثار بزرگ هنری و فکری جان بخشیده است؛ و به طور همزمان در زندگی روزمره میلیونها تن از مردمان عادی رسوخ کرده است. این کتاب می‌کوشد تا این آثار و زندگیا را گرد هم آورد، غنای معنوی فرهنگ مدرنیستی را برای مردان و

زنان کوچک و بازار و همهٔ انسانهای مدرن احیا کند، و نشان دهد که چگونه، برای همهٔ ما، مدرنیسم همان رئالیسم است. این کار بی‌شک انبوه تناقضاتی را که بر زندگی مدرن مستولی است حل و فصل نخواهد کرد؛ اما یقیناً می‌تواند در فهم این تناقضات به ما یاری رساند، تا از این طریق بتوانیم در رویارویی و دسته‌بندی و جستن راه خویش از میان نیروهایی که هویت ما را شکل می‌بخشند، با وضوح و صداقت عمل کنیم.

کمی پس از پایان نگارش این کتاب، پسر عزیزم مارک، که پنج سال داشت، از دستم رفت. من این کتاب را به او تقدیم می‌کنم. زندگی و مرگ او بسیاری از ایده‌ها و مضامین کتاب را ملموس و قابل فهم می‌کند: این ایده که آنانی که در جهان مدرن بسی شاد و آسوده‌خاطرند، ممکن است در برابر شیاطینی که در جهان ما وا گزیده‌اند، بسیار آسیب‌پذیر باشند؛ این ایده که بر نایب‌روزی رفتن به زمین بازی و دوچرخه‌سواری، خرید کردن و غذا خوردن، ظرف شستن، و شوخیها و بازیهای هر روزه، نه فقط بی‌نهایت زیبا و لذت‌بخش، بلکه در عین حال بی‌نهایت ظریف و شکننده است؛ اینکه حفظ و دوام این زندگی ممکن است مستلزم مبارزه‌ای بس سخت و قهرمانانه باشد، که ما گهگاه در آن بازنده‌ایم. ایوان کارمازوف [قهرمان زمان داستایوسکی] می‌گوید مرگ کودکان، بیش از هر چیز دیگری، این میل را در او برمی‌انگیزد که بلیت ورود خویش به عالم هستی را پس دهد. ولی او بلیت خویش را پس نمی‌دهد. او به جنگیدن و عشق ورزیدن ادامه می‌دهد: او به ادامه دادن ادامه می‌دهد.

مقدمه

مدرنیته - دیروز، امروز، فردا

امروزه وجه خاصی از تجربه‌های زندگی ما وجود دارد که مردان و زنان سراسر جهان در آن شریک‌اند. من این مجموعه را «مدرنیته» می‌نامم. برای ما مدرن بودن یعنی تعلق داشتن به محیطی که ماجرا، قدرت، شادی، رشد و دگرگونی خود و جهان را به ما وعده می‌دهد - و در عین حال، ما را با تهدید ناپودی و تخریب همه آنچه داریم، همه آنچه می‌دانیم و همه آنچه هستیم، روبرو می‌سازد. محیطها و تجارب مدرن، تمامی مرزهای جغرافیایی و قومی، طبقاتی و ملی، دینی و ایدئولوژیکی را درمی‌نوردند: در این معنا، می‌توان گفت که مدرنیته کل نوع بشر را وحدت می‌بخشد. اما این وحدتی معماوار و تناقض‌آمیز است، وحدتی مبتنی بر تفرقه: این وحدت همه را به درون گرداب فروپاشی و تجدید حیات مستمر می‌افکند، گرداب مبارزه و تناقض، ابهام و عذاب. مدرن بودن یعنی تعلق داشتن به جهانی که در آن، به قول مارکس، «هر آنچه سخت و استوار است، دود می‌شود و به هوا می‌رود».

مردمانی که خود را در میانه این گرداب بازمی‌یابند، غالباً چنین احساس می‌کنند که آنان نخستین کسان، و شاید حتی تنها کسانی هستند که درگیر این وضع شده‌اند؛ این احساس سرچشمه شمار زیادی از اسطوره‌های نوستالژیک و دل‌تنگی برای بهشت گمشده ماقبل مدرن بوده است. اما، در واقع، اکنون حدود پانصد سال است که شمار عظیم و روزافزونی از مردمان درگیر این تجربه شده‌اند. اگرچه بیشتر این مردمان احتمالاً مدرنیته را به منزله تهدیدی ریشه‌ای علیه تاریخ و سنن خویش تجربه کرده‌اند، ولی مدرنیته، طی این پنج قرن، تاریخ غنی و طیف متنوعی از سنتهای خاص خود را بسط داده است. قصد داریم این سنتها را بکاوم و از آنها نقشه‌برداری کنیم، می‌خواهم دریابیم که آنها از چه طرقي می‌توانند مدرنیته خود ما را تغذیه کنند و به آن غنا بخشند. آنچه طرقي ممکن است درک ما را از آنچه مدرنیته هست و می‌تواند باشد، بیرون بخشد و تهي سازند.

گرداب زندگی مدرن از سرچشمه‌های بسیاری تغذیه شده است: کشفیات بزرگ در قلمرو علوم فیزیکی، که تصویر ما از عالم و جایگاه ما در آن را تغییر می‌دهند؛ صنعتی شدن امر تولید، که دانش علمی را به تکنولوژی بدل می‌کند، محیطهای جدید بشری می‌آفریند و محیطهای قدیمی را نابود می‌کند، کل سرعت و ضرب‌آهنگ زندگی را شتاب می‌بخشد، و صور جدیدی از قدرت شرکتهای بزرگ و مبارزه طبقاتی را به وجود می‌آورد؛ افت و خیزهای عظیم در شمار و ترکیب جمعیت، که میلیونها تن را از مسکن آبا و اجدادی خویش ریشه کن ساخته و آنها را به آن سوی جهان، به درون اشکال نوینی از زندگی پرتاب می‌کند؛ رشد سریع و غالباً شدت یافته مناطق شهری؛ نظامهای ارتباط جمعی که به واسطه بسط و تحول پویای خویش، دورترین و غریب‌ترین اقوام و جوامع را تحت پوششی واحد گرد می‌آورند و آنها را به یکدیگر متصل می‌کنند؛ دولتهای ملی با ساختار و عملکردی بوروکراتیک که روز به روز قویتر می‌شوند و

همواره می‌کوشند قدرت خود را توسعه بخشند؛ جنبشهای اجتماعی توده‌ای، متشکل از مردم، و اقوامی، که حاکمان اقتصادی و سیاسی خویش را به مبارزه می‌طلبند و می‌خواهند تا حدی بر زندگی و سرنوشت خویش مسلط شوند؛ و دست آخر، آن سیلابی که همه این مردمان و نهادها را با خود حمل می‌کند و به پیش می‌راند: بازار جهانی سرمایه‌داری که همواره در حال گسترش و دستخوش نوسانات حاد است. این فرایندهای اجتماعی که چنین گردابی را به وجود می‌آورند و آن را در حالت شدن یا صیرورت دائمی نگه می‌دارند، در قرن بیستم جملگی «مدرنیزاسیون» نام گرفته‌اند. این فرایندهای تاریخی - جهانی به طیف بس متنوعی از خیالها^۱ و ایده‌ها دامن زده‌اند که جملگی می‌کوشند مردان و زنان را به سوژه‌ها [فاعلان] و همچنین ابروهایی [موضوعات] مدرنیزاسیون بدل سازند، و به آنان قدرت تغییر جهان را عطا کنند. همان جهانی که در کار تغییر آنان است - تا شاید از این طریق بتوانند از دلایی که در دماغ گذر کرده و آن را از آن خویش سازند. طی قرن گذشته، این خیالها و ایده‌ها به صورتی کلی و نه چندان دقیق، تحت نام «مدرنیسم» دسته‌بندی شده‌اند. این کتاب پژوهشی است در باب دیالکتیک مدرنیزاسیون و مدرنیسم.

به امید مهار کردن موضوعی به بزرگی و وسعت تاریخ مدرنیته، آن را به سه مرحله تقسیم کرده‌ام. در مرحله نخست، که حدوداً از آغاز قرن شانزدهم تا پایان قرن هجدهم ادامه می‌یابد، مردمان در شرف شروع تجربه زندگی مدرن‌اند. آنان هنوز به درستی نمی‌دانند چه بر سرشان آمده است؛ و با بیم و امید اما نیمه کور، واژگان مناسب وضعیت جدید خویش را در تاریکی جستجو می‌کنند. درک آنان از جمهور^۲ یا اجتماع مدرن که در متن آن می‌توانند شریک امیدها و آزمونهای یکدیگر شوند، بسی ناچیز یا هیچ است. مرحله دوم مورد نظر ما با موج یا خیزش انقلابی دهه ۱۷۹۰ آغاز

می‌شود. در پی وقوع انقلاب کبیر فرانسه و ارتعاشات آن، یک جمهور مدرن عظیم به ناگهان و به نحوی دراماتیک قد علم می‌کند. همهٔ آحاد این جمهور در این احساس شریک‌اند که در عصری انقلابی زندگی می‌کنند، عصری که تمامی ابعاد شخصی، اجتماعی و سیاسی حیات بشری را دستخوش تلاطمات انفجاری می‌کند. در عین حال، بسیاری از آحاد جمهور مدرن قرن نوزدهم هنوز می‌توانند به یاد آورند که زیستن، به لحاظ مادی و معنوی، در جهانهایی که به هیچ‌رو مدرن نیستند، چگونه است. از دل این دوگانگی درونی و این حس زیستن همزمان در دو جهان متفاوت است که ایده‌های مدرنیسم و مدرنیسم سر برآورده و شکوفا می‌شوند. در قرن بیستم، یعنی میان سومین و آخرین مرحلهٔ مورد نظر ما، فرایند مدرنیسم چنان گسترش می‌یابد که عملاً کل جهان را دربرمی‌گیرد، و فرهنگ جهانی و رو به رشد مدرنیسم در قلمرو هر و اندیشه به پیروزیهای چشمگیری دست می‌یابد. ولی از سوی دیگر، جهان مدرن همچنان که بسط می‌یابد، به شمار کثیری از پاره‌های پراکنده تجزیه می‌شود که هر یک با زبان خصوصی و قیاس‌ناپذیر خویش سخن می‌گوید؛ ایدهٔ مدرنیته، که اینک به شیوه‌های پراکنده و بی‌شمار درک می‌شود، بخش وسیعی از درخشش، ظنن و عمق خویش را از دست می‌دهد، و قابلیت آن در سازماندهی و معنا بخشیدن به زندگی مردمان بر باد می‌رود. نتیجه و محصول این همه آن است که ما امروزه خود را در میانهٔ عصر مدرنی بازمی‌یابیم که دیگر با ریشه‌های مدرنیته یا ماهیت مدرن خود پیوندی ندارد.

اگر در مرحلهٔ اولیهٔ مدرنیته، یعنی قبل از انقلابهای آمریکا و فرانسه، یک صدای مدرن نمونه‌وار وجود داشته باشد، همان صدای ژان ژاک روسو است. روسو نخستین کسی است که واژهٔ مدرنیست^۱ را به همان شیوه‌هایی به کار می‌برد که بعدها در قرون نوزده و بیست رواج خواهد یافت. آثار او

منشأ برخی از حیاتی‌ترین سنتهای مدرن‌اند، از خیالپردازی نوستالژیک [برای اعصار گذشته] گرفته تا کند و کاو روانکاوانه در نفس، و دموکراسی مشارکتی، روسو، همان‌طور که همه می‌دانند، فردی عمیقاً مسئله‌دار بود. بخش اعظم رنج و عذاب وی از سرچشمه‌هایی نشأت می‌گیرد که خاص زندگی پر تنش خود اویند؛ اما بخشی از آن نیز محصول واکنش و حساسیت حاد او در قبال آن شرایط اجتماعی است که می‌رفت تا زندگی میلیون‌ها تن را شکل بخشد. روسو با اعلام این مطلب که جامعه اروپایی «بر لبه مغاک»، بر آستانه انفجاری‌ترین تلاطمات انقلابی ایستاده است، معاصران خویش را شگفت‌زده کرد. او زندگی روزمره در این جامعه — به ویژه در پاریس، پایتخت آن — را به مثابه نوعی گردباد، گردبادی اجتماعی^۱ [۱]، تجربه کرد. نفس آدمی چگونه می‌بایست در این گردباد زندگی و حرکت کند؟

در زمان رمانتیک روسو، سرچشمه به الوئیزنو، قهرمان جوان زمان، سن پرو، به قصد کشف دنیایی نو از روستا به شهر مهاجرت می‌کند — هجرتی که بواقع برای میلیون‌ها تن از مردان و زنان جوان قرن هجدهم در حکم نوعی الگو یا نمونه‌ازلی بود. او از اعماق گردباد زندگی به معشوقه خویش ژولی نامه می‌نویسد، و می‌کوشد از این طریق شگفتی و هراس خویش را بیان کند. سن پرو زندگی در کلانشهر را به مثابه «نزاع دائمی گروه‌ها و فرقه‌ها و جزر و مدّی وقفه‌پیشداوریه‌ها و عقاید متخاصم» تجربه می‌کند. «همگان پیوسته گفتار و کردار خویش را نقض می‌کنند» و «همه چیز گنگ و مهمل است، اما هیچ چیز تکان‌دهنده نیست، زیرا همگان به همه چیز عادت کرده‌اند». این جهانی است که در آن «خوب، بد، زیبا، زشت، حقیقت و فضیلت صرفاً موجودیتی محلی و محدود دارند». شمار کثیری از تجارب نو به آدمی عرضه می‌شود؛ ولی هر آن کس که بخواهد از آنها بهره برد «باید

در زود راضی شدن دست آلكيبیادس^۱ را هم از پشت بسته باشد، باید بتواند به راحتی اصول عقاید خویش را همپای مخاطبانش عوض کند، و در هر گام روحیه خویش را با شرایط موجود وفق دهد». پس از اقامتی چند ماهه در این محیط

تازه دارم آن حالت مستی و گیجی را حس می‌کنم که این زندگی پر تنش و متلاطم آدمی را در آن غرق می‌کند. با این شمار کثیر اشیاء و موضوعاتی که از برابر چشمانم می‌گذرد، رفته‌رفته گیج و منگ می‌شوم. از میان این همه چیزهایی که برایم جذاب است، حتی یکی نیست که دلم را اسیر خود سازد، و با این حال مجموعه آنها به روی هم احساساتم را چنان تحریک می‌کند که از یاد می‌برم چه هستم و به که تعلق دارم.

او تعهد خویش به مسئولیت نخستین را مجدداً تأیید می‌کند؛ معهذا درست در همان لحظه که از پایداری تعلق خویش سخن می‌گوید، نگران آن است که «امروز از آنچه فردا دوست خواهیم داشت می‌خیرم». با تب و تاب بسیار دل‌تنگ و جویای چیزی سخت و استوار است که به دل درآویزد، ولی [به گفته خودش] «من فقط اشباحی را می‌بینم که در برابرم ظاهر می‌شوند، اما به محض آنکه می‌کوشم آنها را به چنگ گیرم، ناپدید می‌شوند» [۲]. این جوّ - جوّ تنش و تلاطم، مستی و گیجی روانی، گسترش امکانات تجربه و تخریب مرزهای اخلاقی و پیوندهای شخصی، جوّ بزرگ‌پنداشتن و خوار شمردن نفس، جوّ اشباح سرگردان در خیابان و در جان - همان جوّی است که در آن خلُق و خوی مدرن زاده می‌شود.

اگر حدوداً صد سالی به پیش رویم و بکوشیم تا ضرب آهنگ و طنین

۱. آلكيبیادس Alcibiads (۴۵۰-۴۰۴ ق.م) ژنرال و سیاستمدار آتنی که در جوانی شاگرد محبوب سقراط بود. او در مقام رهبر جناح دموکرات و فرمانده ناوگان آتن به پیروزیهای درخشانی دست یافت، ولی به دلیل تلون مزاج و بی‌مسئولیتی نتوانست مقام خود را حفظ کند. - م.

خاص مدرنیته قرن نوزدهم را مشخص سازیم، نخستین چیزی که نظرمان را جلب خواهد کرد، زمینه یا منظر بسیار پیشرفته، تفکیک شده، پویا و جدیدی است که تجربه مدرن در متن آن تحقق می‌یابد. این منظر است متشکل از ماشینهای بخار، کارخانه‌های خودکار، راه‌آنها، مناطق صنعتی وسیع؛ منظر شهرهای پر جوش و خروشی که یک شبه، و غالباً به قیمت عواقب هولناک انسانی، از دل خاک سر برآورده‌اند؛ منظر روزنامه‌های یومیه، تلگرافها، تلفن‌ها و دیگر رسانه‌های جمعی، که جملگی در مقیاسی هم‌اره گسترده‌تر ارتباطات را برقرار می‌سازند؛ منظر دولتهای ملی و مجموعه‌های بین‌المللی سرمایه که هر روز قویتر می‌شوند؛ منظر جنبشهای توده‌ای اجتماعی که به اتکای شیوه‌های خاص خود در مدرنیسم از پایین‌ترین پایه‌ها شروع می‌کنند؛ منظر بازار جهانی هم‌اره گسترش‌یافته‌ای که همه چیز را دربر می‌گیرد، بازاری که قابلیت چشمگیرترین رشد و هولناکترین ویرانی و اتلاف را داراست؛ هر چیز و هر کاری را دارد مگر ایجاد همبستگی و ثبات. مدرنیته‌های قرن نوزدهم جملگی با شور و شوق فراوان به این محیط حمله می‌کنند و می‌کنند آن را منهدم یا از درون منفجر سازند؛ با این حال همه آنان به طرز غریبی در آن احساس راحتی می‌کنند، نسبت به امکانات نهفته در آن حساس‌اند، حتی به هنگام نفی و ابطال ریشه‌ای آن لحنی تأییدآمیز دارند، و حتی در خطرناک‌ترین لحظات جدیت و عمق خویش‌بازیگوش و اهل طنز و کنایه‌اند.

برای آنکه از پیچیدگی و غنای مدرنیسم قرن نوزدهم، و از نیروهای وحدت‌بخش جاری در نمودهای متنوع آن، تصویری به دست آوریم، باید به اختصار به صدای دو تن از بارزترین نمایندگان آن گوش فرادهم: فردریش نیچه، که آثارش عموماً سرچشمه اصلی بسیاری از مدرنیسم‌های روزگار ما تلقی می‌شود، و کارل مارکس که معمولاً او را با هیچ‌یک از انواع مدرنیسم به هیچ نحوی مرتبط نمی‌دانند.